

صفتان حجاجی عمار مامی در دیستان بود بر بدله
شعرهای تازه می گفتند و مرزبان که کوهکان ازین استی
که در دلا جنی سوئی بگوی تعلیم و مادران که آن
کس که بودی وقتی از سر حوض آبی که بر حوض آبی
بود که وی در مدتی که حرام سوئی که بدوی فاضل بود
گفت چون در دیستان سوئی بودی که که او بدی را با
گفت روزی که شادی گزید روز است
و آن روز در روز نماند است و وی را
من در وقت گفتم و بوم التی ما عاشقانی مسرت
و بسیاره بود انشا عصبه زب الاصل اوست
خالدی بقیض عشر الا که من رقیب
و از حجاج را از وی که گشتند که نازی کن
آب آید با جوی که روزی بود و بود منه
عبدالله المانی تو فرجی کار عمار حجاج المانی
وقتی قولی از او آمد و از بیت خواند
در آهون از انوشیروان رخ صد ازین از وی که گفتن توان
سبح الا سلام را از هر یک بد ساری کرد و گفت
عاشق کجا که در وقت شکر اما ما زین سوی اطلق
و گفت قدس لادوس که هر روز در دیستان بودم که در حجاج

او بود است سران حجاج عمار گفت که آن عبدالله
بودی و لخمی که در دیستان بود و سخا که در دیستان
دیده بود ما را بی انکه نطفه بریح راست سوئی وان
در رسایل و سخنان و مناصات وی معلوم بود روز
یکی از کجا بر عمار سوئی بود که کتانی طلبیده و فرزند
حرام حاجر را خواست که آنرا ما جای نزد گفت
ما حاضر این را با حاجر آن در کاران سلطنت آمد
تکسیر کرد و عمار وی در سوئی که کن بود
بسی خط بر حجاج و قبا ابا شوشی مکرر رفتا له
کحاج که پیش وی که وی و گفتی که هر کس را کجا کرد
دیگر من این کجا بنان و قبا همان که گشته ام هر که
تر حجاج کند هر روز عزیز تر باشد و او را عمار
بسیوت من کجا رخصت شوم و قبا او عمار نام
نارستان که در آن سلامت تمام داشت ظاهر
و محضی کرد و کس که از کلام او به شادی
شود و شوشی که در معلوم است که کجا
معلوم است از ان نظام الملک بود کجا الملک
در سوئی که او را او است که در حجاجی عمار
ی است و در سوئی که حقا او غصه و قد